



برنامه عمومی واساسنامه



سازمان رهایی افغانستان

۹ میزان ۱۴۰۵ (۲ اکتوبر ۲۰۲۶)



سازمان رهایی افغانستان

www.rehayi.org
rehayi@yahoo.com

تذکر

برنامه و اساسنامه حاضر مصوب دومین کنگره سازمان در ۲۴ دلو ۱۴۰۴ می‌باشد که با در نظر داشت اینکه شماری از رفقا مدتی پس از پایان کنگره متوجه اشتباهات نسبتاً جدی در برنامه گردیدند، قرار شد با وصف به تعویق افتادن انتشار آن، عده‌ای از نمایندگان، برای بازبینی و تصویب نکات پیشنهادی فراخوانده شوند که این امر خوشبختانه بعد از جلساتی در ۹ میزان ۱۴۰۵ انجام گرفت.

برنامه عمومی

سازمان رهایی افغانستان



برنامه عمومی

۱ سازمان رهایی افغانستان، سازمان سیاسی و پیشاهنگ پرولتاریای افغانستان و نماینده‌ی منافع بنیادی کارگران، زحمتکشان و دیگر لایه‌های ستمدیده‌ی جامعه است. این سازمان مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه‌ی مائوتسه‌دون را راهنمای نظری و عملی تمامی فعالیت‌های خود دانسته و برای پیوند خلاقانه‌ی آن با واقعیت‌های مشخص افغانستان می‌کوشد.

هدف نهایی سازمان، برپایی جامعه‌ی کمونیستی؛ یعنی جامعه‌ای عاری از استثمار، ستم و هرگونه تقسیم‌بندی طبقاتی است.

۲ امروز طالبان هر نوع سازمان‌یابی را درهم شکسته، زن‌ستیزی بیمارگونه و تبهکارانه را نهادینه و عادی‌سازی کرده و افق رهایی و دولت‌مدرن مستقل را بسته اند؛ طالبان هم‌زمان با تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی، پیکره‌ی جمعی جامعه را از هم می‌پاشند تا هیچ نیروی نجات‌بخش متحد، شکل نگیرد. این وضعیت نمود کامل استبداددینی-قومی-مذهبی و زبانی و فرهنگی است؛ انحصار قدرت، تقدیس عقب‌ماندگی و خشونت قبیله‌ای، سرکوب و محو مستمر زنان و همه کسانی که از هم‌آهنگی و هم‌صدایی با آنان عار دارند خوی و مشغله‌ی همیشگی آنان به شمار می‌رود. طالبان به‌مثابه مجری سلطه‌ی روزمره، عامل بی‌واسطه انجماد، رنجبار بودن

زندگی و بربادی رویاهای توده‌ها، دشمن بلافصل مردم ما اند. اما این تضاد از تضاد با امپریالیزم جدا نیست. امپریالیزم یکی از عوامل اصلی بازتولید شرایطی است که به ادامه چنین حاکمیتی یاری می‌رساند.

تضاد عمده در مرحله کنونی، تضاد میان مردم و حاکمیت طالبان است؛ اما این امر به معنای پایان یافتن تضاد با امپریالیزم نیست، بلکه مبین آن است که مبارزه علیه نفوذ امپریالیستی در شرایط کنونی عمدتاً از مسیر مبارزه علیه حاکمیت طالبان و ایجاد بدیل مستقل مردمی پیش می‌رود.

پس، مبارزه واقعی لاجرم به سازمان‌دهی مستقل و سراسری توده‌ها حول مطالبات نان، کار، آزادی، برابری و پیوند زدن این مبارزه به افشای نقش امپریالیزم، مقابله قاطع با استبداد دینی-قومی-مذهبی، تفرقه‌افکنی و تجزیه‌طلبی بسته خواهد بود. تنها از این مسیر می‌توان طالبان و نیز جمهوری‌های خاین‌تر و فاسدتر را که به نصب شدن به جای «امارت» قابو می‌دهند، دور انداخت و روزنه‌ی برآمد یک نیروی مردمی، دموکراتیک و سکیولر را گشود.

در عین حال، تضاد طالبان با امریکا ماهوی نیست، بلکه تاکتیکی و قابل کنترل است. کمک‌های میلیاردی، مداخلات سیاسی و واگذاری اداره کشور نشان می‌دهد که امپریالیزم امریکا طالبان را نه دشمن، بلکه مدیر ارزان انسداد سیاست و مهار جامعه می‌داند. بنابراین امپریالیزم با آنکه مهم‌ترین نیروی خارجی مداخله‌گر و پشتیبان نظم ارتجاعی در افغانستان است، اما در صحنه داخلی، تضاد عمده میان مردم افغانستان و طالبان این دشمن مستقیم مردم ما است که نه به عنوان نیروی مقاومت در برابر امپریالیزم، بلکه همچون ابزاری امپریالیستی در چهارچوب نظم امپریالیستی و ارتجاع منطقه برای تداوم سلطه و عقب‌ماندگی کشور کمک می‌کند.

۳ امریکا با به قدرت رساندن طالبان و تداوم حمایت مستقیم و غیرمستقیم از امارت آنان، نقش تعیین کننده‌ای در استمرار این حاکمیت داشته است. طالبان، جهادی‌ها و دیگر جریان‌های بنیادگرا، زاده‌ی سیاست‌های امپریالیستی اند و بدون حمایت مستقیم یا غیرمستقیم، بالاخص امریکا و انگلستان، نه به چنین جایگاهی دست می‌یافتند و نه امکان دوام داشتند.

از این رو، در مرحله‌ی کنونی انقلاب، مبارزه برای پایان دادن به نفوذ و سلطه‌ی امپریالیزم، به‌ویژه امپریالیزم امریکا و دیگر قدرت‌های مداخله‌گر، وظیفه‌ی راهبردی انقلاب است؛ زیرا حاکمیت طالبان را نمی‌توان جدا از مداخلات خارجی، رقابت قدرت‌های امپریالیستی و منطقه‌ای بر سر افغانستان و مناسبات طبقاتی درون جامعه‌ی افغانستان فهمید و تحلیل کرد. طالبان نه از راه یک جنگ رهایی‌بخش ضدامپریالیستی، بلکه پس از توافق دوحه میان امریکا و طالبان و در پی خروج نیروهای خارجی و فروپاشی جمهوریت، به قدرت رسیدند. بر همین مبنا، مبارزه برای سرنگونی حاکمیت طالبان، شکل عینی و مرحله‌ای مبارزه‌ی ضدامپریالیستی در افغانستان امروز به‌شمار می‌رود. لذا، سازمان‌دهی مبارزه علیه حاکمیت طالبان، به‌مثابه دشمن مستقیم و بلاواسطه‌ی مردم، در صدر وظایف عملی و فوری انقلاب قرار دارد. با رشد و تعمیق انقلاب و تضعیف سلطه‌ی امپریالیزم و نیروهای وابسته به آن، مبارزه طبقاتی به تدریج به محور اصلی گذار به سوسیالیزم بدل خواهد شد، بی‌آنکه مبارزه‌ی ضدامپریالیستی اهمیت خود را از دست بدهد. پیروزی نهایی بر امپریالیزم نیز تنها با درهم شکستن ارتجاع مذهبی و غیرمذهبی وابسته به آن و برچیدن بقایای مناسبات فئودالی متحقق خواهد شد.

۴ در جامعه مردسالار طالبی، آکنده از بیداد تبعیض‌های ضدانسانی، از جمله

آپارتاید جنسیتی و دیگر اشکال تبعیض ضدانسانی مضاعف بر ستم طبقاتی، زنان ظرفیت نهفته بزرگی برای انقلاب دارند. سازمان ما مبارزه خود زنان برای لغو هرگونه آپارتاید جنسیتی و دستیابی به برابری کامل حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با مردان را شرط اساسی رهایی آنان می‌داند.

با این حال، باید پذیرفت که برخورد جریان های چپ در افغانستان به مسئله زن نیز به شکل شرم آوری با بی مسئولیتی و تفکر فیودالی و ارتجاعی آلوده بوده است. ما در راستای پشتیبانی قاطع از هر مبارزه و مطالبه دموکراتیک، از هر تلاشی برای بهبود وضعیت زنان استقبال می‌کنیم؛ ما ضمن حمایت از ایجاد تشکلهای مستقل و آزادی خواهانه‌ی زنان، مبارزه علیه افکار غیرپروлетری نسبت به زن در درون و بیرون سازمان را نباید لحظه‌ای از نظر دور بداریم. ما با رد نظرات فمینیستی ارتجاعی (استفاده از مسئله زنان به منظور حفظ ارتجاع و وضع موجود) و فمینیسم بورژوایی (آزادی زنان زیر سایه سرمایه داری)، معتقدیم رهایی راستین زنان از هرگونه ستم و نابرابری، نه با کسب حقوق صوری (بی قدرت و بی اثرگذاری واقعی)، نمایشی، زینتی و قانونی در چارچوب یک رژیم ارتجاعی و دست نشانده، تنها با رهایی طبقاتی و حضور برابر و تعیین کننده در تولید و مناسبات اقتصادی، و مشارکت واقعی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی (تا سطح تصمیم گیری و رهبری سازمان، انقلاب دموکراتیک نوین و سوسیالیسم) میسر است. حتی الکساندرا کولونتای و بسیاری دیگر متفکران مارکسیست و انقلابی بر آن بودند که مبارزه برای سوسیالیسم و رهایی زنان باید هماهنگ و در پیوند با یکدیگر پیش بروند، نه اینکه یکی به بعد از دیگری موکول شود.

لب کلام ما در باره‌ی زنان: ایجاد نیروی اجتماعی دایمی و مقاوم در پیوند با کارگران، معلمان و جوانان، بدون زنان ناممکن و ناقص خواهد بود.

۵ مبارزه بر ضد رژیم‌های ایران و پاکستان باید مستمر، منظم و قاطعانه پیش رود؛ زیرا پیکار با امپریالیزم و طالبان، بدون افشای این دولت‌های مرتجع و متحدان افغانِ شان ناقص خواهد ماند. هر دو دولت، در راستای تأمین منافع سیاسی و امنیتی خویش، در پرورش، پشتیبانی و صدور عقب‌مانده‌ترین، وحشیانه‌ترین و ضدانسانی‌ترین گروه‌های بنیادگرا نقش داشته و بدین‌سان به خلق ما خیانت کرده‌اند. هم‌زمان، دولت‌های ترکیه، عربستان سعودی، هند، قطر و اسرائیل نیز به صورت پیدا و پنهان با شبکه‌سازی، جاسوس‌پروری و... در افغانستان دخیل‌اند، واقعیتی که چشم‌پوشی از آن، به تضعیف مبارزه‌ی ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی می‌انجامد.

۶ امریکا طالبان را با میلیاردها دالر اسلحه و امکانات نصب کرد؛ هر نیرویی که علیه آنان قد برافرازد، باید مسلح، با قدرت و توده‌ای باشد. بنابراین، انقلاب دموکراتیک نوین که هدفش مقابله با امپریالیزم، فئودالیزم، بورژوازی کمپرادور اعم از تجاری، مالی و بوروکراتیک، رانت‌خواران و الیگارش‌ها با هر نام و در هر پوشش، ناگزیر مسلحانه، طولانی و دشوار خواهد بود، بی‌آنکه سایر اشکال مبارزه را نادیده بگیرد.

۷ انقلاب ملی-دموکراتیک در اغلب جوامع مستعمره، نیمه‌مستعمره و نیمه‌فیودالی، در برابر خود دو وظیفه اصلی و به هم پیوسته‌ی تخطی‌ناپذیر داشته است: وظیفه‌ی ملی (واژگونی سلطه‌ی امپریالیزم و عمال آن) و وظیفه‌ی دموکراتیک (درهم‌شکستن قدرت مالکان ارضی و شرکای شان، دموکراتیزه کردن مناسبات میان نیروهای سیاسی ملی و توجه به بهروزی توده‌ها).

چون در شرایط کنونی نیروهای انقلابی هنوز در موقعیتی نیستند که قطب امیدبخش ضدامپریالیستی و ضدطالبی و ضدجهادی ایجاد کرده و سیر حوادث را به نفع مردم بازگردانند، وظیفه‌ی محوری ما عبارت است از تحکیم ایدیولوژیک، سیاسی و سازمانی و گسترش پیوند آگاهانه با توده‌ها.

۸ در پایان جنگ سرد، جهان به صورت یک قطبی و زیر هژمونی امریکا قرار داشت، اما از دهه ۲۰۱۰ به این سو با آغاز افول نسبی قدرت آن، رشد چین، به پا خاستن روسیه و تبارز قدرت‌های منطقه‌ای، به خصوص ایران، نظم جهانی به سوی چندقطبی شدن حرکت کرده است. در این روند، شکلی نواز تقابل بلوک‌ها پدیدار شده که از آن به عنوان اردوگاه غرب (امریکا، ناتو و متحدان) و اردوگاه شرق/غیر غربی (چین، روسیه و شرکای شان) یاد می‌شود. این تقابل، بیش از آنکه ناشی از رویارویی دو نظام اجتماعی سرمایه‌داری و سوسیالیزم باشد، بر رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر بازارها، فناوری، منابع و نفوذ جئوپولیتیکی استوار است که البته با اختلاف‌های سیاسی و ایدیولوژیک میان دولت‌ها همراه است که می‌توانند بر شکل و شدت تقابل تأثیر بگذارند. چون بلوک شرق، جهان یک قطبی و حشیانه تحت رهبری امریکا را برهم زده سلطه امپریالیزم و صهیونیزم را تضعیف می‌کند، نقش شان در اوضاع کنونی مثبت و در خدمت رشد جنبش‌های آزادی‌بخش است.

۹ «سازمان‌رهایی افغانستان» بر آن است که تنها با دولتی به رهبری پرولتاریا و حزب پیشاهنگ‌اش، و استوار بر شرکت، اراده و انتخاب خلق و رها از وابستگی به کشورهای دیگر با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، افغانستان

آزاد و پیشرفته پاگرفته، ستم‌کشان ما طعم بهروزی را خواهند چشید.

با سه سلاح انقلاب، حزب، ارتش (متشکل از رنجبران) و جبهه متحد (متشکل از جمیع نیروهای ضدامپریالیستی و ضدارتجاع بنیادگرایی) می‌توان انقلاب دموکراتیک نوین را با دورنمای سوسیالیزم به انجام رسانید، اما وظایف دیگر را نباید تا تشکیل حزب معوق مانده به آگاهی و سازماندهی رنجبران جامعه نپرداخت.

۱۰ علی‌الرغم سایه ظلمت و تبهکاری‌های طالبی و فقدان زمینه‌ی کار علنی، از هر روزنه برای کار دموکراتیک و علنی با سیاست و تاکتیک‌های دقیق به منظور پیوندیابی با توده‌ها، آگاهی‌دهی و افشاگری بایست استفاده نمود، زیرا در آمیختن با توده‌ها ضامن بالیدن، رشد و پیروزی ماست و بدون آنان حیات مؤثری نخواهیم داشت. بناءً سمت عمده کار دموکراتیک ما باید بر جلب و جذب پیشروترین بخش‌های خلق و نیروهای سیاسی مردمی و متفرق ساختن دشمن متمرکز گردد. در شرایط کنونی، فعالیت علنی باید بر پایه فعالیت مخفی که عمده است، استوار باشد.

۱۱ کمپرادوران، با تنیدگی منافع‌شان به سرمایه و قدرت‌های خارجی و رانت‌خواران بومی، که از غارت منابع و تسلط بر قدرت داخلی زندگی می‌کنند - یکی با نقاب به اصطلاح توسعه، تدبیر و دولت پوشالی و دیگری با توسل به دین و خشونت عریان - در دشمنی جنون‌آمیز با هر ندای استقلال‌طلبانه‌ی چپ، سکیولر و ملی‌گرا مشترک اند. تفاوت‌ها فقط در ظاهر کار حکومت است و نه به هیچ‌وجه به معنای تفاوت در ماهیت اجتماعی و

نقش واقعی آنان. طالبان نیز در عین مدار منافع حرکت می کنند: تمرکز قدرت و ثروت در دست اقلیت، سرکوب مردم، محروم کردن جامعه از امنیت و حق تصمیم گیری. سرمایه داران دلال، سرمایه داران بوروکرات، ملاکان، رانت خواران و روشنفکرانی که خود را به آنان فروخته اند، در عداد دشمنان جنبش انقلابی و توده ها اند.

۱۲ پرولتاریای افغانستان این ماهیتاً انقلابی ترین طبقه که تاریخچه مبارزات درخشانی داشته و از نیروهای مرکزی تحول اجتماعی به حساب می آیند.

کارگران در بخش های مختلف، از تولید صنعتی و ساختمانی تا معادن، حمل و نقل، خدمات و کارگاه های کوچک حضور دارند. اما دهه ها جنگ، مهاجرت، فقر، پراکندگی اجتماعی، اقتصاد وابسته، تضعیف تولید داخلی و گسترش فعالیت های مافیایی و رانتی و غیرمولد، موقعیت کارگران و دیگر زحمتکشان و روند دسترسی آنان به آگاهی طبقاتی و سازمان یابی را دشوار ساخته است.

با وجود این موانع، نیروهای انقلابی، تلاش برای رشد آگاهی طبقاتی، سازماندهی و پیوند مبارزات روزمره ی کارگران با مبارزه برای رهایی اجتماعی و گذار به سوسیالیزم را باید از وظایف خود بیانگارند، وظایفی که مخصوصاً در برابر تحمیل سیاست های اقتصادی امپریالیستی که کشورها مجبور اند اقتصاد را به سود قدرت های خارجی بچرخانند و نه به سود مردم، اهمیت فراوانی دارد. طبقه ی کارگر تنها زمانی می تواند نقش تاریخی خود را ایفا کند که از پراکندگی و نبود تشکیلات عبور کرده و به نیرویی آگاه، متشکل و دارای نقش مستقل سیاسی تبدیل شود. و الا این طبقه، بدون سازمان یابی و آگاهی سیاسی، به نیروی مؤثر تاریخی تبدیل شده نمی تواند. کار بین

کارگران و جلب و جذب آنان برای ما بنیادیست. بدون این پایگاه، سازمان خصلت پرولتری و بلشویکی نیافته، توانایی کافی غلبه بر انواع کمبودها و انحراف‌های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را طوری که سزاوار است، نخواهد داشت.

۱۳ دهقانان که آنان را می‌توان به اقشار فقیر، بی‌زمین یا پرولتاریای روستا، نیمه‌پرولتاریای شهری، دهقانان میانه‌حال و دهقانان مرفه و غیره رده‌بندی نمود، اکثریت نفوس جامعه ما را در روستاها تشکیل می‌دهند. اینان که در جریان جنگ مقاومت ضدروسی بار اصلی را بر دوش کشیده و زخم‌های کاری بنیادگرایان را چشیدند، بعد از ۲۰۰۱ با سیاست‌های نئولیبرالیستی و مافیاپرور امریکا و دست‌نشانده‌گانش با مصایب گوناگون مواجه گشتند و در امارت طالبی بیش از هر زمانی خانه‌خراب گردیدند که این شرایط، زمینه‌ی گرایش گروه‌هایی از دهقانان به اندیشه‌های عدالت‌خواهانه و در شرایط مناسب، به آگاهی و مبارزه انقلابی را فراهم می‌سازد؛ اما تبدیل این ظرفیت به آگاهی طبقاتی و نیروی سازمان‌یافته، در گرو فعالیت نیروهای پیشرو و انقلابی است. دهقانان منحصراً یک طبقه نیروی اصلی محرکه انقلاب دموکراتیک نوین و متحد کاملاً مطمئن و طبیعی طبقه‌ی کارگر به شمار می‌روند. سازمان بر آن است که آزادی واقعی دهقانان فقط بدست خود آنان با انقلاب ارضی تحت رهبری پرولتاریا ممکن است.

۱۴ خرده‌بورژوازی آن گروه‌هایی از مردم اند که زندگی را عمدتاً بر پایه کار و زحمت خود و وسایل تولیدی کوچکی که دارند پیش می‌برند؛

هیچ یا به طور محدود استثمار می کنند و به علت چیرگی دولت های ضد ملی و دست دراز مافیاهای گوناگون تحت فشار بوده و از این رو عموماً مخالف استعمارگران و دلاناش می باشند. جهانی شدن سرمایه در کل، سیاست تحمیلی «بازار آزاد» توسط امریکا و دست نشاندهانش و ورود بهمن آسای کالاهای کشورهای امپریالیستی و همجوار، خرده بورژوازی شهری را به زانو درآورده به سوی بیکاری یا کارگران مزدی می راند. اگرچه خرده بورژوازی سهم مهمی در انقلاب دموکراتیک نوین دارد و در گذشته عمدتاً متمایل به مبارزه آزادخواهانه بود و سازشکاری، کرختی، زاهدنمایی و سیاست گریزی اش این قدر عمق نداشت، اما در عرض چند دهه آفت جهادی و طالبی و شرکا و امریکا، طیفی از آن و در درجه اول روشنفکران زیر تاثیر ایدئولوژی حاکم، در فسادپذیری و عرضه خود به امپریالیزم و ارتجاع ایران و پاکستان دست کمی از فیودال ها و سرمایه داران نداشته، چه قلباً و چه از سر محافظه کاری و تملق از اصطکاک با حاکمان روگردان و تابع و خادم «نظام» اند.

با نضج گرفتن نیروهای انقلابی، خرده بورژوازی مثل هر گروه اجتماعی بالقوه مردمی بر مرض هایش فایق آمده و در راه پاره کردن زنجیر امپریالیزم گام خواهد نهاد. توجه به این لایه هستی باخته و بسیج آن به سمت انقلاب دموکراتیک نوین وظیفه نیروهای انقلابی است.

۱۵ بورژوازی ملی طبقه ای است که می خواهد بدون دخالت سرمایه ی خارجی، بر اقتصاد ملی نظارت داشته و به تنهایی شیره کارگران را بمکد. با جهانی شدن هرچه بیشتر سرمایه داری و تسلط «اقتصاد بازار» یا اقتصاد مافیایی در کشور، با آن که عناصری از این لایه به سوی کمپرادور شدن رفته، لیکن بخش اعظم آن در وضعیت نابسامان دست و پا می زند. مائوتسه دون

درباره این طبقه گفته‌ی معروفی دارد: بورژوازی ملی با یک مشت بر سر امپریالیزم می‌کوبد و با مشت دیگر بر سر پرولتاریا.

تجربه نشان داده است که بورژوازی ملی که مخالفت اش با امپریالیزم، معمولاً محدود و تاکتیکی است، در لحظات تعیین کننده، نه متحد انقلاب، بلکه نیروی مهار و انحراف آن بوده است. مارکسیست‌های کارآزموده، تیزبین و ژرف‌اندیش هرگز مجاز نبوده‌اند که ملایان، طالبان یا هر نیروی مذهبی- سنتی را صرفاً به دلیل «بورژوازی ملی بودن» یا «ضد امریکا بودن» متحد خود بدانند. صرف‌نظر از تراژدی‌های تاریخی دلخراش پاره‌ای از احزاب کمونیست، نمونه‌ی نزدیک ایران پیش چشم ماست: بسیاری از مارکسیست‌ها و انقلابیون ایران، با ستایش خمینی به عنوان «رهبر مترقی و ضد امپریالیست»، عملاً راه نشستن تیغ او بر گردن خود را باز کردند که نتیجه‌ی این خطای مرگبار ریخته شدن خون هزاران کمونیست و انقلابی بود.

بورژوازی ملی به طور موقت، هراسان و ناپایدار، تنها تحت رهبری حزب کمونیست مقتدر، می‌تواند نقش محدودی در انقلاب ضد امپریالیستی ایفا کند. اما به دلیل ناتوانی، دودلی و وابستگی به سرمایه‌ی امپریالیستی جهانی، هرگز قادر نخواهد بود ستون یا رهبر انقلاب دموکراتیک نوین باشد.

در افغانستان، با جهانی شدن سرمایه و نابودی تولید ملی، به گمان قوی هر چند آمار دقیق موجود نیست- بورژوازی ملی تقریباً همه پایگاه مادی و استقلال محدودش را از دست داده است. چنانچه در ایران نیز، دهه‌ها پیش بسیاری از مارکسیست‌ها آن را «مرحوم بورژوازی ملی» خوانده بودند.

و شبکه وابستگان بومی آن، ساختار اقتصادی-اجتماعی کشور دچار فروپاشی عمیق شده و بازتولید نیروی کار به شکل گسترده مختل گردیده است. در نتیجه، بخش‌های وسیعی از توده‌های زحمتکش بیکار، به حاشیه‌رانده شده و امیدباخته، از درون پرولتاریا و نیمه‌پرولتاریا به پایین پرتاب و به لمپن‌پرولتاریا بدل شده‌اند.

نیمه‌پرولتاریا شامل کارگران فصلی، بیکاران موقت، پیشه‌وران ورشکسته، دهقانان بی‌زمین و مزدبگیران نامستمر-اگرچه از امنیت شغلی و ثبات معیشتی محروم است، اما همچنان به کار مولد، انضباط اجتماعی و امکان پیوند پایدار با مبارزه‌ی طبقاتی متکی است و از این‌رو یکی از پایگاه‌های اصلی بالقوه‌ی جنبش انقلابی به‌شمار می‌رود.

در مقابل، لمپن‌پرولتاریا محصول مستقیم انحطاط اجتماعی سرمایه‌داری وابسته، جنگ‌سالاری، اقتصاد مافیایی و فروپاشی نظم تولیدی است؛ لایه‌ای که به سبب گسست مداوم از تولید اجتماعی، معاش خود را عمدتاً از طریق اشکال انگلی و غیرمولد (سرقت، قاچاق، فحشا، آدم‌ربایی، مواد مخدر، باج‌گیری و خشونت سازمان‌یافته) تأمین می‌کند. این موقعیت اجتماعی، مضاف بر فقدان آگاهی طبقاتی و افق جمعی، لمپن‌پرولتاریا را به لایه‌ای نوسان‌گر، ناپایدار و مستعد استفاده‌ی ابزاری توسط نیروهای ارتجاعی بدل می‌سازد. به یاد داریم که چگونه همه ابرجنایتکاران جمهوری‌تی دارای باندهای اوباش برای پیشبرد اعمال تبهکارانه خود بودند.

بنابر این، لمپن‌پرولتاریا، یکی از پایگاه‌های بالقوه‌ی ضدانقلاب است و وسیعاً در خدمت بنیادگرایان، گروه‌های تروریستی، شبه‌نظامیان و دستگاه‌های سرکوب دولت‌های پושالی و ضد‌مردمی قرار می‌گیرد. مع‌الوصف، دشواری و پرخطر بودن کار سیاسی در میان این لایه نباید به بی‌اعتنایی مطلق نسبت

به آن بینجامد. هر اندازه که نیروهای انقلابی از روشنگری، مهار اجتماعی و تأثیرگذاری حداقلی بر بخش‌هایی از لمپن پرولتاریا غفلت ورزند، به همان اندازه میدان برای کشاندن و به کارگیری آنان توسط نیروهای جنایتکار و ارتجاعی گشوده‌تر می‌شود.

سیاست انقلابی باید با حفظ استقلال طبقاتی و تقدم قایل شدن به انتقال آگاهی و تشکلیابی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، از خدمت لمپن پرولتاریا به ضد انقلاب جلو گیرد.

۱۷ «چپ»های کارتونی ما که دیروز طالبان را «رهای بخش» نامیده و بدینترتیب با ناتوانی در تشخیص تضاد عمده، چشم بستن بر ستم سازمان یافته علیه زنان، استبداد دینی، قومی و مذهبی و دیگر جنبه‌های ارتجاع طالبی، برای خود و همگنان شان بی‌آبرویی خریدند، سیاست را به فرصت طلبی و ابتذال تنزل دادند و در نتیجه، اعتبار تحلیل مارکسیستی را هم در چشم بسیاری از مردم خدشه دار کردند، امروز نیز مانند همفکران وطن فروش ایرانی شان، با انکار خطر تجاوز امپریالیستی، هم‌جهتی با سیاست‌های امریکا و اسرائیل، چه به آن اذعان کنند یا نکنند، به سود امپریالیزم و صهیونیزم گام برمی‌دارند.

۱۸ «سازمان رهایی افغانستان» معتقد به جدایی دین از دولت (سکیولریزم) است. از آنجایی که فهم ما از پدیده دین مبتنی بر تحلیل علمی مارکسیستی و شناخت ریشه‌های اجتماعی-تاریخی آن است، نسبت به انحرافات چپ و راست در زمینه باید هوشیار بود. هم‌زمان، در برابر بهره‌برداری گروه‌های بنیادگرا و اربابان خارجی شان از باورهای دینی مردم بی تفاوت نمانده روشنگری و

برخورد لازم و مناسب علیه اعمال و تبلیغات ناشی از استبداد دینی دشمن، پیوسته در دستور کار باید باشد.

همان گونه که استفاده ابزاری از دین برای توجیه استبداد، تبعیض و تداوم سلطه را مردود و ارتجاعی می دانیم، با هرگونه تحمیل قید و بند بر پیروان ادیان و مذاهب در انجام مناسک دینی شان نیز مخالفیم. نقد و مبارزه بین عقاید مخالف نه از راه اجبار و وضع محدودیت، بلکه با آموزش، علم، فلسفه و تجربه‌ی اجتماعی مردم پیش برده شود. تنها در چنین چارچوبی است که دفاع از آزادی وجدان و سکیولریزم - به مثابه یکی از تضمین های نهادی آن - می تواند تحقق یابد.

نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی نباید اجازه یابند از اختلافات دینی، مذهبی و قومی برای شکستن وحدت زحمتکشان و ستم دیدگان بهره گیرند، نباید بتوانند مسلمان را در برابر هندو و سیک، یا سنی را در برابر شیعه، اسماعیلیه و پیروان دیگر مذاهب قرار دهند و بدین وسیله وحدت مردم ستم دیده‌ی ما، با همه‌ی تنوع دینی، مذهبی و قومی آنان را در مبارزه بر ضد دشمنان طبقاتی، امپریالیزم و صهیونیزم تضعیف یا درهم شکنند. همچنین هیچ کس نباید فرصت یابد با توهین به باورهای دینی میلیون ها توده که با اندیشه‌های انسانی عدالت خواهانه دشمنی ندارند، آنان را از مبارزه سیاسی و همبستگی با نیروهای انقلابی دور کند.

۱۹ کشور ما چندملیتی است و در طول تاریخ بر اقلیت های ملی در زمینه های گوناگون ستم ملی اعمال گردیده است. «سازمان رهایی افغانستان» به مبارزه قاطع علیه وجود ستم ملی و برتری یک قوم بر قوم یا اقوام دیگر متعهد بوده و خواهان برابری کامل آنها در زمینه های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تعیین

سرنوشت اقلیت‌های ملی تا سرحد جدایی است به شرطی که متضمن اراده و منافع پرولتاریای آنها باشد.

«سازمان رهایی افغانستان» علیه شونیزم ملت حاکم یا در اکثریت و ناسیونالیزم تنگ‌نظرانه‌ی ملت‌های محکوم یا در اقلیت می‌رزمند تا جای سیاست خایانه‌ی ایجاد تفرقه بین ملت‌ها را اتحاد صمیمانه خلق‌های اقوام بگیرد و با تمام نیرو علیه تجزیه‌طلبی که موجودیت میهن را به خطر خواهد انداخت می‌ایستد. در ارتباط به حل مسئله ملی ما به این آموزش تاریخی و بنیادی لنین که پیوسته باید به یاد داشت، باور داریم:

«کمونست متعلق به ملت سابقاً ستمگر (مثل روس‌ها) باید حساسیت ویژه‌ای نسبت به احساسات ملی ملل سابقاً ستم‌دیده داشته باشد و باید آوانسی بدهد برای جبران بی‌اعتمادی، سوءظن و توهین‌هایی که در دوران «امپراتوری بزرگ ملت‌گرا» از سوی ملت او اعمال شده است. بی‌عدالتی در قبال ملت اقلیت ستم‌دیده، حتی به اندازه‌ی یک میلی‌متر هم قابل تحمل نیست. کمونیست‌های روس باید با شکیبایی و فداکاری ملل تحت ستم را جذب کنند.»

۲۰ «سازمان رهایی افغانستان» با پایبندی به موضع ضدرویزونیستی و کلیه انحرافات ایدئولوژیک، روابط خود با احزاب و سازمان‌های مارکسیستی را بر پایه‌ی انترناسیونالیزم پرولتری، استقلال، برابری و احترام متقابل تنظیم کرده و خود را به پشتیبانی فعال از جنبش‌های پرولتری، آزادی‌بخش، مترقی، دموکراسی‌طلب، عدالت‌جو، ضدامپریالیستی، ضدصهیونیستی، ضدبنیادگرایی و ضدنژادپرستی در سراسر جهان ملزم می‌داند.

۲۱ آینده‌ی سازمان ما وابسته بر موفقیت در تلفیق خلاقانه مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون با شرایط خاص افغانستان در پراتیک است؛ این تلفیق باید بر اساس اصل «تحلیل مشخص از اوضاع مشخص» متحقق گردد که خود مستلزم محکم گرفتن سلاح انتقاد و انتقاد از خود (این یکی از اصول بنیادی حیات تشکیلاتی، پالایش روزمره ایدئولوژیک، مبارزه پیگیر با ذهنی‌گرایی - مخصوصاً در سطوح رهبری - اتکا بر «دیوار شکست‌ناپذیر» توده‌ها و پیوند با آنان خواهد بود. در عین حال، اعضای سازمان باید در مناسبات درونی و اجتماعی خود بر پایه صداقت، فروتنی انقلابی، رفاقت، نفی بالابینی، خودمحوری، امتیازطلبی و هرگونه سوءاستفاده از موقعیت تشکیلاتی نمونه باشند.

۲۲ «سازمان‌رهای افغانستان» تنها با تحقق این برنامه حداقل - که خطوط کلیدی آن در فوق ذکر شد - خواهد توانست به برنامه حداکثر خود - ایجاد سوسیالیسم بر شالوده دیکتاتوری پرولتاریا - جامه عمل بپوشاند.

اساسنامه سازمان رهایی افغانستان



«اعتراف صادقانه و صریح به اشتباه، بررسی دلایل آن، تحلیل شرایطی که باعث آن شده و بحث کامل در مورد راه‌های اصلاح آن-این است نشان یک

حزب جدی.»

لنین

فصل اول

آرم و پرچم سازمان رهایی افغانستان

آرم سازمان داس، چکش و تفنگ پهلوی هم در دست هاست بر زمینه یک ستاره پنج گوشه‌ی تلایی رنگ و نام کامل سازمان در زیر آن. رنگ پرچم سازمان سرخ است که در سمت چپ آن آرم قرار دارد. طول بیرق یک ونیم چند عرض آن می باشد.



فصل دوم

شرایط عضویت، مسئولیت‌ها و حقوق اعضا

ماده اول:

(۱) هر شهروندی که به سن هژده رسیده باشد؛ (۲) برنامه و اساسنامه سازمان را بپذیرد؛ (۳) عضو تشکل سیاسی دیگری نباشد؛ (۴) در یکی از هسته‌های سازمانی^۱ فعال باشد؛ (۵) و منظمأً حق‌العضویت^۲ بپردازد، می‌تواند به عضویت سازمان درآید.

ماده دوم:

قبول عضویت در سازمان انفرادی انجام می‌گیرد. باید یک عضو اصلی با سابقه لااقل دو سال، معرف درخواست‌دهنده باشند. بعد از پذیرفته شدن درخواست توسط کمیته ولایتی، فرد به مثابه عضو آزمایشی تلقی می‌گردد. پس از بررسی وظایف محوله یکساله و تأیید نهایی کمیته مرکزی، موقعیت

۱- هسته‌ها به‌مثابه پایه‌های تشکیلات عبارتند از کوچک‌ترین واحدهایی که در هر محل با حداقل سه عضو، ایجاد می‌گردند تا مبتنی بر اصول برنامه و اساسنامه، وظایف سازمانی را پیش برده و قدرت رزمی آن را تقویت بخشند.

۲- حداقل مقدار حق‌العضویت دو درصد مجموع درآمد ماهانه یک عضو می‌باشد.

عضو آزمایشی می‌تواند به عضو اصلی و در مواردی به تمدید دوره آزمایشی (که نباید بیشتر از شش ماه برای یک بار باشد) و یا رد عضویت بیانجامد.

ماده سوم:

معرف فرد متقاضی عضویت، باید او را با مفهوم و محتوای برنامه، اساسنامه و سیاست‌های سازمان به حد کافی آشنا نموده و با صداقت، دقت و احساس مسئولیت عمیق، حقایق راجع به شخصیت، خصوصیات و گذشته وی را در اختیار تشکیلات قرار دهد.

ماده چهارم:

با پذیرش عضویت اصلی، فرد باید این سوگند را در واحد مربوط یاد نماید:

من در برابر خلق سوگند می‌خورم تا با پیوستن به «سازمان رهایی افغانستان»، جهت تحقق مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون، نیل به آرمان‌های آن و انتقام از خون جان‌باختگانش، از برنامه، اساسنامه و سیاست‌های آن پیروی نمایم؛ وظایفم را به عنوان یک عضو مسئولانه انجام دهم؛ در اجرای تصامیم و دستورهای سازمان دچار تردید نشوم؛ به انضباط سازمانی آگاهانه و جداً پابند باشم؛ اسرار سازمان را همچو مردمک چشم حفظ نمایم؛ در برابر دشمن سر تسلیم فرود نیاورم؛ هرگز در پی تأمین منافع شخصی نبوده، تمام زندگی و توانم را به خاطر میهن و رهایی توده‌های ستمکش وقف نمایم؛ در هر حال به سازمان اندیشیده، به آن وفادار بوده و خیانت به آن را از هیچ سویی و در هیچ وضعیتی تحمل نکرده و اجازه ندهم؛ در راه جامعه بی‌طبقه سخت کوشانه رزمیده، هیچ منفعت و مصلحتی را بالاتر از منفعت و مصلحت سازمان ندانسته و تا آخر عمر از سختی‌ها و چهارشقه شدن در راه سازمان و آرمان‌هایش نترسم.

ماده پنجم:

مسئولیت‌ها و مکلفیت‌های اعضا:

۱- آموزش مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون و ارتقای متداوم آگاهی تئوریک و سیاسی، به کار بستن مجدانه آن در عمل، مطالعه و درک عمیق تاریخ افغانستان و مردم ما و نیز نشریات سازمان و برخورد به آنها.

۲- پایبندی به برنامه، اساسنامه و خط‌مشی سازمان.

۳- تحکیم پیگیر ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی سازمان؛ مبارزه بی‌امان علیه هر گونه افکار، حرکات و فعالیت‌های فراکسیون‌پسندی، نفاق‌افکنانه و هر برخوردی که موجب ایجاد اغتشاش و بی‌اعتمادی نسبت به سازمان گردد.

۴- منافع سازمان را مافوق منافع شخصی دانستن؛ صادق بودن نسبت به سازمان؛ یکی بودن گفتار با کردار؛ شهادت در افشای صریح کمبودها؛ دنباله‌رو نبودن؛ مبارزه اصولی در داخل و یا خارج سازمان علیه هر آنچه که در تضاد با آرمان‌ها، منافع و مصالح باشد.

۵- پیوند با توده‌های به‌خصوص کارگران و دهقانان، مبارزه علیه خرافات، افکار ضدزن و سایر عقب‌ماندگی‌ها، ارتقای آگاهی و نه تمکین به سطح نازل آنان.

۶- انتقاد و انتقاد از خود را به عنوان آتش پاکیزگی ایدئولوژی دیدن و به کار بستن نه فرصت‌جویانه بلکه رفیقانه، به موقع و مستمر آن.

۷- مقدم و تعیین‌کننده شمردن سیاست و منافع سازمان نسبت به هر امر، در مناسبات درونی سازمان و با افراد غیرسازمانی.

۸- پاسخ‌گویی در برابر سازمان و پذیرش مسئولیت وظایف واگذار شده.

۹- گزارش‌دهی به واحد مربوط از تمامی فعالیت‌ها، امکانات، روابط، وضعیت محل زندگی و کار خود.

۱۰- پرهیز از هرگونه رفتار مغایر با اصول اخلاق پرولتری و منافع سازمان، طرد بی‌دریغ اندیشه‌به‌خود و تقدم قایل شدن به منافع جمع نسبت به منافع شخصی.

ماده ششم:

حقوق اعضا:

- ۱- انتخاب کردن و انتخاب شدن در ارگان‌های سازمان.
- ۲- ارائه پیشنهادها، انتقادات، درخواست‌ها و شکایات در رابطه با امور سازمانی و شخصی خویش و سایر اعضا و تا بالاترین ارگان‌ها از مجرای درست تشکیلاتی.
- ۳- سهم‌گیری فعال در جلسات و رأی دادن در تصمیم‌گیری‌های واحد^۳ مربوطه.
- ۴- ارائه نظر و دفاع از آن در هر سطح از مراتب سازمانی در صورت مخالفت یا عدم توافق با هر سیاست یا فیصله‌ای از سوی سازمان. با این حال، هرگاه تصمیمی با رأی اکثریت تصویب شود یا صورت دستور سازمانی بگیرد، اجرای به‌موقع و بدون چون‌وچرای آن، با حفظ نظر شخصی، الزامی می‌باشد.
- ۵- اعضای آزمایشی به استثنای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن، از عین حقوق سایر اعضا برخوردار می‌باشند.

۳- از هسته‌ها گرفته تا کمیته‌های سطوح مختلف همه واحدهای سازمانی به شمار می‌روند.

ماده هفتم:

پیوستن و کناره گیری از سازمان آزاد و داوطلبانه می باشد. مخالفت با سازمان مجاز است به شرط عدم توسل به توطئه چینی، افشای آن چه اسرار سازمان به شمار می روند و دستبرد به دارایی آن.

فصل سوم

ساختار تشکیلاتی سازمان

ماده هشتم:

اصل بنیادی تشکیلات سازمان عبارتست از مرکزیت دموکراتیک. مرکزیت مبتنی بر دموکراسی و دموکراسی تحت رهبری متمرکز یعنی:

- انتخابی بودن ارگانهای رهبری از بالا تا پایین

- تابعیت اعضا از تشکیلات سازمان

- تابعیت اقلیت از اکثریت

- تابعیت ارگانهای پایینی از ارگانهای بالایی

- تابعیت تمامی اعضا و ارگانها از کمیته مرکزی

دموکراسی درون سازمانی با انتخابی بودن ارگانها، حق انتخاب و عزل مسئولان، پاسخگویی دوره‌ای مسئولان، آزادی کامل بحث و انتقاد مسئولانه پیش از تصمیم‌گیری، و وحدت و قطعیت در اجرای تصمیمهای جمعی.

تشکیل فراکسیونها و دسته‌های خارج از ساختارها و ارگانهای رسمی سازمان که به وحدت، انضباط و تصمیمات سازمان آسیب برسانند. اختلافات درون سازمانی باید از راه گفت‌وگو، بررسی کافی، انتقاد و اقناع، و در

چارچوب اصول و مقررات سازمان حل و فصل شوند.

سازمان ما بر پایه‌ی بحث آزاد و مسئولانه، رهبری و تصمیم‌گیری جمعی، و مسئولیت فردی در اجرای وظایف اداره می‌شود.

یکی از اصول بنیادین سازمان، جلوگیری قاطع از تمرکز، انحصار قدرت و پیشبرد امور در دست یک فرد یا حلقه‌ای محدود است. از این رو، سازمان با هر گونه جانشین شدن اراده یا رأی فردی به جای اراده یا رأی جمعی، تداوم ناموجه مسئولیت‌ها، و بویژه ایجاد کیش شخصیت به فوریت و قطعیت مبارزه می‌کند.

اعضای ارگان‌های رهبری در قبال تصمیم‌های جمعی مسئولیت مشترک دارند و هر مسئول نیز در برابر وظایف محوله و نحوه اجرای آن‌ها پاسخگو است.

ماده نهم:

بالاترین ارگان سازمان کنگره است که باید هر چهار سال انعقاد یابد. اما کنگره می‌تواند به اقتضای اوضاع، به صورت فوق‌العاده قبل از موعد مقرر برگزار و یا هم به تعویق افتد.

در صورتی که دوسوم اعضای اصلی سازمان خواهان برگزاری کنگره باشند، کمیته مرکزی مکلف به دعوت آن است.

وظایف کنگره:

- تعدیل و تصویب برنامه و اساسنامه
- بررسی و تأیید گزارش‌های کمیته مرکزی و مشی سیاسی سازمان
- تعیین تعداد اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی

- انتخاب اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی با رأی سری و مستقیم از میان باتجربه‌ترین و آزموده‌ترین اعضا.

ماده دهم:

تعداد و چگونگی انتخاب اعضای کنگره به عهده کمیته مرکزی است، اما در ترکیب نکات ذیل مراعات گردد:

- حضور تمامی اعضای اصلی و علی‌البدل کمیته مرکزی
- اکثریت داشتن نمایندگان منتخب کمیته‌ها در ترکیب کنگره.
- دعوت مهمانان و اعضای افتخاری سازمان بدون حق رای.

ماده یازدهم:

کمیته مرکزی بین دو کنگره بالاترین ارگان رهبری به شمار می‌رود. کمیته مرکزی فعالیت‌های سرتاسری سازمان را در تمام امور (سیاسی، نظامی، تشکیلاتی، کار دموکراتیک، آموزشی، مالی، تبلیغاتی، انضباطی و روابط خارجی) هدایت و کنترل می‌نماید.

کمیته مرکزی باید مسئول و اعضای دفتر سیاسی را از میان اعضایش انتخاب نماید؛ مسئول دفتر سیاسی باید گزارش هر ۹ ماه فعالیت دفتر را به صورت کتبی به پلنوم کمیته مرکزی ارائه دهد تا در صورت تأیید اکثریت اعضا، در مقامش ابقا و یا هم با رای گیری مجدد، عضو دیگری جاگزین وی گردد. در وضعیت کنونی، اجلاس کمیته مرکزی حتی‌الامکان باید با شرکت اعضای علی‌البدل یعنی به صورت پلنوم دایر گردد.

کمیته مرکزی می‌تواند برای پیشبرد بهتر کار، کمیسیون‌های تخصصی ایجاد کند که تحت رهبری ارگان مربوطه فعالیت کرده، پیشنهادهای تخصصی ارائه

می کنند اما مسئولیت اجرایی مستقل از ارگان های منتخب سازمان ندارند. بنابر ضرورت، اعضای مجرب سازمان را منحیت مشاور برگمارد که در جلسات حق رأی نخواهند داشت.

کمیته مرکزی جهت احاطه بر امور و مبارزه به موقع و مؤثر علیه ضعف ها و کمبودها، باید در پیوند نزدیک با صفوف بوده و بدین منظور جلسات همگانی بحث های آزاد روی مسایل مختلف را در هر فرصتی - اقلأ هر سه ماه - دایر کند تا کمبودها بهتر تشخیص گردیده و تفاهم، وحدت، صمیمیت و انضباط انقلابی بین رفقا تحکیم یابد.

ماده دوازدهم:

بین دو جلسه کمیته مرکزی، دفتر سیاسی، بالاترین ارگان بوده و با برخورداری از صلاحیت های کمیته مرکزی، سازمان را رهبری می کند. دفتر سیاسی مسئول فراخواندن جلسات کمیته مرکزی است.

پس از کمیته مرکزی و دفتر سیاسی، ارگان های رهبری به ترتیب عبارتند از کمیته ولایتی، کمیته بخش کار و کمیته ولسوالی.

ماده سیزدهم:

اعضای کمیته مرکزی نباید برای تدارک دارایی به خود یا خانواده بکوشند، ارثی (غیرمنقول یا منقول) از خود به جا نگذاشته دار و ندار شان را متعلق به سازمان بدانند. این اخلاق سازمانی، جهت تعمیق روحیه و تربیت اعضا از بالا تا پایین دایر بر نهراسیدن از دشواری ها و قربانی، «فدا کردن منافع فردی بر منافع جمعی»، تثبیت یکی بودن صادقانه ی حرف و عمل، حذر از فساد، سوءاستفاده از موقعیت تشکیلاتی و ترویج و استمرار اجزای اخلاق پرولتری یادشده در سرتاسر سازمان، امری حیاتی به شمار می رود.

ماده چهاردهم:

کمیته مرکزی ضمن تاکید بر اصل اتکا به خود حداکثر اعضا، نظر به ضرورت سازمانی می تواند رفقای را حرفه ای (مهیا کردن حداقل حوایج زندگی یک انقلابی) سازد تا همواره بتوانند تجسم زندگی وقف کار و پیکار برای سازمان باشند.

ماده پانزدهم:

کمیته بررسی و نظارت تحت هدایت کمیته مرکزی و متشکل از اعضا یا نمایندگان آن است که در فواصل معین (که نباید بیش از شش ماه به درازا کشد) یا مبتنی بر نیاز شرایط مشخص، باید به واحدهای مختلف سازمان از هر نگاه سر زده و گزارش رسیدگی به آنها را به کمیته مرکزی ارائه دارد.

ماده شانزدهم:

ارگان های رهبری، باید قبل از تصمیم گیری های خطیر و یا تعیین سیاست های غیر مترقبه اما حیاتی، حتی المقدور به اراده جمعی مراجعه نموده نظرات کمیته های پایینی را دریافت دارند. در صورت عدم موافقت با تصامیم و یا اقدامات رهبری، کمیته های پایینی می توانند خواهان جلسات وسیع گشته و یا اعتراض شان را به صورت کتبی و سربسته به مراجع بالاتر بسپارند.

فصل چهارم

انضباط سازمانی

ماده هفدهم:

پذیرش اساسنامه و اصول سازمان باید آگاهانه، داوطلبانه و مسئولانه باشد؛ عضویت بر پایه شناخت اهداف و اصول سازمان و تعهد عملی به اجرای آن‌ها صورت می‌گیرد، نه به شکل تبعدی، مکانیکی یا صوری.

هر عضو سازمان که از مواد اساسنامه تخلف ورزد، منطبق بر ماهیت و اهمیت خطایش و روحیه «پند گرفتن از اشتباهات گذشته برای اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه مرض برای نجات بیمار» باید مورد انتقاد، اقناع، تربیت، آموزش و یا اقدامات انضباطی دیگر قرار گیرد که به ترتیب عبارتند از: هشدار، اخطار، برکناری از موقف، تعلیق عضویت یا اخراج از سازمان.

در دوره تعلیق، عضو از حق رای، انتخاب شدن و انتخاب کردن محروم می‌باشد. مدت تعلیق حداکثر یک سال می‌باشد. اگر شواهد و بررسی وظایف محوله طی این مدت دال بر اصلاح فرد باشد، مجدداً موقعیت عضو را احراز می‌کند و الا اخراج می‌گردد. اخراج از سازمان اشد تنبیه در سازمان شمرده می‌شود.

تصمیم در مورد اخراج فرد باید پس از دقت و غور کافی، همه‌جانبه و بی‌طرفانه بر کلیه حقایق اتخاذ گردد. فرد اخراجی حق دارد علیه فیصله در مورد اخراجش، از اولین کمیته بالاتر تا کمیته مرکزی تقاضای تجدید نظر

کند .

ماده هجدهم:

عضو فاقد اراده، صداقت و روحیه انقلابی که علی الرغم تذکر و انتقاد قابل اصلاح به نظر نرسد، جایی در سازمان ندارد. مسئله سلب عضویت او پس از بحث در کمیته ولایتی به کمیته مرکزی ارجاع می گردد.

اگر فرد جهت رسیدگی به وضعیت نامطلوبش از واحد خویش خواهان مهلت گردد، باید واحد مذکور تأیید کمیته ولایتی را دریافت دارد.

ماده نهم:

اگر عضوی بدون دلیل موجه، چهار جلسه متوالی در حوزه مربوطه شرکت نوزد، وظایف سازمانی اش را انجام ندهد و حق العضویت نپردازد، باید ادامه عضویتش بررسی گردد. حوزه مربوط موضوع را جهت تصویب باید به کمیته بالاتر گزارش دهد.

ماده بیستم:

هشدار و اخطار در مورد متخلفان باید در جلسه عمومی واحد مربوط انجام گیرد. اما عزل از موقعیت و مسئولیت، تعلیق عضویت و یا اخراج از سازمان مستلزم تصویب کمیته مرکزی می باشد.

تصمیم بر عزل از موقعیت و مسئولیت عضو اصلی یا علی البدل کمیته مرکزی باید تأیید دو سوم اعضای کمیته مرکزی را با خود داشته باشد.

ماده بیست و یکم:

آن اعضای سازمان که عمداً به تبانی با دشمن پرداخته و به دسیسه چینی،

افشای اسرار و یا دستبرد به دارایی سازمان رو آورند، خاین شناخته شده و برخورد به آنان، برخورد به دشمن خلق و ضدانقلاب خواهد بود. در این زمینه باید به هر قضیه برخورد معین و دقیق داشت.



مصوب دومین کنگره سازمان، ۲۴ دلو ۱۴۰۴ (۱۳ فبروری ۲۰۲۶)

